

## سیاست مترجم به مثابه مؤلف در عصر ترجمه

### سینا جهان‌دیده



دکتر بهزاد برکت، مترجم نام‌آشنایی است که در عرصه‌های مختلف از جمله نقد ادبی، فلسفه، روان‌شناسی، رمان، ادبیات کودک و نوجوان و تاریخ هنر و... دست به ترجمه برده است. آخرین کار ترجمه‌ای ایشان کتاب *مارسل پروست و ادراک زمان* ژولیا کریستوا است. ایشان این کتاب را از زبان انگلیسی به فارسی ترجمه کرده‌اند. اصل این کتاب به فرانسه بوده که «استیون بن» آن را به انگلیسی درآورده است. بنابراین سخن کریستوا پس از عبور از زبان انگلیسی به دست

فارسی‌زبانان رسیده است. در واقع ترجمه فارسی این اثر بازنمایی بازنمایی است. چنان‌که می‌توان گفت بازنمایی مترجم انگلیسی این کتاب در ترجمه فارسی این اثر مؤثر بوده است.

هدف از این یادداشت نه بررسی ترجمه دکتر برکت، بلکه تحلیل مقدمه چالش‌برانگیز ایشان بر این کتاب است. به عبارت دقیق‌تر، هدفم تأمل کردن بر دو سوال است: چه رابطه‌ای بین تفکر نظری و کنش مترجم وجود دارد؟ و آیا مترجم همان مؤلف است؟ بنابراین قبل از اینکه مقدمه جناب برکت را با خواننده به اشتراک بگذارم لازم می‌دانم که چند مسئله مهم را که شاید به ظاهر پنهان باشد، به شکل برجسته‌تری عیان سازم تا خواننده، مقدمه مورد نظر را با این نشانه‌ها هم دنبال کند:

الف) پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ایران بلافاصله دچار بلای جنگ شد. جنگ هشت ساله، فضای فرهنگی ایران را به شکلی دیگر نشانه‌گذاری کرد. اگرچه در دهه شصت فعالیت‌های فرهنگی متوقف نشده بود، اما ایران در وضعیت بحرانی قرار داشت. برخی ایدئولوژی‌ها کارآیی خود را از دست داده و ایدئولوژی‌های جدیدی شکل گرفته بودند. فعالیت روشنفکران چپ به دلیل شکست ایدئولوژی مارکسیسم حزبی در حالت تعلیق قرار داشت. در همین دهه بود که اتحاد جماهیر شوروی کاملاً فرو پاشید؛ این فروپاشی در واقع آغاز يك تحول جهانی نیز بود. بنابراین، ایران پس از جنگ از نظر فرهنگی ایرانی بود که دیگر به رویاهای گذشته باور نداشت و در واقع در جستجوی رویاهای تازه بود. دقیقاً در همین شرایط بود که «اندیشه ترجمه‌ای» در ایران شکل گرفت. چنان‌که از دهه هفتاد «عصر ترجمه» آغاز شد. ترجمه در دهه هفتاد چنان به علوم انسانی شکل و ساختار می‌بخشید که مراد فرهادپور در همین دهه اعلام کرد که:

«ترجمه، به وسیعترین معنای کلمه، یگانه شکل حقیقی تفکر برای ماست. تجربه شخصی من در ترجمه و تألیف و همچنین دستاوردهای دیگران در این دو عرصه، مؤید این رای است. [...] در کشور ما شأن معنوی مترجمان همانقدر محکم و بالا است که دستمزد مادی آنان پایین و متزلزل. اما نکاتی چون چاپ نام مترجمان بر روی جلد کتاب، آنهم با حروفی برابر، و گاهی حتی درشت‌تر از نام نویسنده، صرفاً گویای شأن مترجمان است، نه منزلت ترجمه. امروزه، عمداً برای دفاع از تفکر، باید به توجیه و دفاع از ترجمه پرداخت.» (فرهادپور، ۱۳۷۸: ۱۰).

ب) یکی از رفتارهای معنادار مترجمان و شاید ناشران در ایران این است که روی جلد و حتی بر عطف کتاب ترجمه‌ای، کلمه «مترجم» را حذف می‌کنند، به گونه‌ای که بلافاصله پس از نام نویسنده اصلی، نام مترجم را می‌آورند. این همسان‌سازی دلایل پیچیده‌ای دارد. يك دليلش

**به رسمیت شناختن مترجم**  
**به عنوان مولف خبر از**  
**«بحران علم در ایران»**  
**می‌دهد**

شاید حشو دانستن کلمه مترجم روی جلد کتاب باشد؛ اما دلیل پیچیده تری هم وجود دارد که من آن را «میل گفتمانی» می دانم. میلی که مترجمان به شکلی، قصد آشکارکردن آن را دارند و آن برتری مترجمان در عصر ترجمه است که خود را برتر از مؤلفان داخلی و هم طراز مؤلفان غربی می دانند. درحالی که سهم مترجم فقط ترجمه است. و البته فراموش نکرده ام که هر ترجمه ای یک بازنمایی است؛ اتفاقی که به کمک مترجم در زبان مقصد می افتد و معنایی شبیه یا نزدیک به معنایی که نویسنده آفریده است در فرهنگ و زبانی دیگر آشکار می شود. مترجم هرچقدر در آفرینش دوباره زبان یک اثر، خلاق باشد، این خلاقیت به معنای آفرینش معنایی نیست؛ چراکه اگر ده مترجم یک اثر را ترجمه کنند، باید معنای مشترکی را انتقال دهند. بنابراین، ترجمه تنها بازنمایی زبان شناختی اثر است که رتوریک اثر را سامان می دهد. البته وقتی از رتوریک اثر می گوییم بی تردید دخل

و تصرفی هم در معنا صورت

می گیرد. به رسمیت شناختن مترجم به عنوان مولف خبر از «بحران علم در ایران» می دهد، چرا که اهمیت مترجم نمی تواند به اندازه مؤلف باشد. مؤلف (البته مؤلف

**ظاهراً فقر تولید علم، حداقل از دهه هفتاد، از طریق ترجمه در حال جبران شدن است.**

**کتاب های موفق هم که به زبان فارسی منتشر می شود یا اکثراً ترجمه است یا ترجمه - تألیف.**

خلاق منظور است) علمی را تولید می کند و مترجم در انتقال پیچیده آنچه تولید شده است نقش اساسی دارد. وضعیت علوم انسانی در ایران نشان می دهد که ما با فقر تولیدات خلاق علمی مواجهیم. ظاهراً فقر تولید علم، حداقل از دهه هفتاد، از طریق ترجمه در حال جبران شدن است. کتاب های موفق هم که به زبان فارسی منتشر می شود یا اکثراً ترجمه است یا ترجمه - تألیف.

اکنون بپردازیم به رویکرد نظری دکتر برکت:

۱- عنوان دقیقی که روی جلد ترجمه دکتر برکت ذکر شده است این است: **مارسل پروست و ادراک زمان / ژولیا کریستوا / مترجم: بهزاد برکت. دقیقاً همین**

عنوان در صفحه سوم کتاب نیز آمده است. بنابراین دکتر برکت همچنان بر این قاعده عمل کرده است که پیش از نام مترجم باید کلمه «مترجم» واضح و آشکار بیاید؛ اما جناب برکت در ابتدای مقدمه این گونه شروع کرده است: «اگر اختیار با من بود در صفحه عنوان کتاب، نام مترجم را هم اندازه نام مؤلف می آوردم» و بعد دلیلش را گفته‌اند.

در صفحه پنج کتاب این متن کوتاه آمده است:

«این ترجمه براساس متن انگلیسی استیون بن به فارسی ترجمه شده، اما همه قول های از رمان پروست و نیز سایر نوشته‌هایش با متن فرانسه مطابقت داده شده و در صورت هرگونه اختلاف در انتقال مفهوم، معنا و حتی سبک و ضرباهنگ، متن فرانسه ملاک ترجمه حاضر قرار گرفته است.» مترجم فارسی

در این متن کوتاه مفروضات مترجم، اصولی را آشکار می‌کند: الف) برای ترجمه رمان باید به اصل رمان مراجعه کرد؛ اما برای نوشته‌های تحقیقی شاید نیاز نباشد. ب) همه ترجمه استیون بن می‌تواند درست باشد الا ترجمه او از نوشته‌های پروست. بنابراین کریستوا هم طراز پروست نیست. ج) پروست مؤلف است برای حفظ کلام مؤلف باید به عین سخن او رجوع کرد نه به ترجمه آن.

۲- در صفحه هفت کتاب، باز مترجم متن کوتاهی می‌آورد؛ اما در پایان این متن نمی‌نویسد مترجم فارسی، می‌نویسد بهزاد برکت. متن کوتاه این است:

«این ترجمه را با احترام و مهر تقدیم می‌کنم به مهدی سبحانی، به پاس همت بلندش در ارائه نخستین روایت از متن کامل رمان پروست به فارسی، و نیز به بیژن الهی، به پاس پاره‌های ترجمه‌های درخشانش از این رمان.» بهزاد برکت

دکتر برکت در همین نوشته کوتاه ضمن تأیید پاره ترجمه‌های بیژن الهی از رمان در جستجوی زمان از دست رفته پروست، نظرش را درباره ترجمه رمان نیز اعلام کرده است: ترجمه رمان به مثابه روایت از یک رمان است. اما دکتر برکت علیرغم تقدیم ترجمه به مهدی سبحانی، برعکس مترجم انگلیسی یعنی استیون بن آنچه از رمان پروست نقل کرده است از مترجم هم‌زبان خود کمک نگرفته است.

استیون بن در یادداشتی (ص ۲۵) نوشته است «تمام آنچه از رمان پروست نقل کرده‌ایم، مگر مواردی که ذکر شده باشد، از ترجمه ترنس کیلماتین است.» بنابراین دکتر برکت در تکیه بر رمان ترجمه شده یا با استیون بن هم نظر نیست و یا ترجمه مهدی سبحانی را مناسب نیافته است. بد نیست یادآور شوم که مرحوم دکتر شایگان در کتاب **فانوس جادویی زمان** در ذکر نقل قول از رمان در **جستجوی زمان دست رفته** پروست بیشتر به ترجمه مهدی سبحانی تکیه کرده است. اکنون بپردازیم به مقدمه جناب برکت. مترجمان زبان فارسی یا اصلاً بر ترجمه خود مقدمه نمی‌نویسند یا برای خالی نبودن عریضه می‌نویسند. چنانکه سخن یا نویسنده اصلی را به شکل چکیده و فشرده در مقدمه می‌آورند یا از چالش‌هایی می‌گویند که از نظر زبان‌شناختی با متن درگیر بوده‌اند که در این شرایط معمولاً از معادل‌ها و واژه‌سازی‌هایی می‌گویند که به‌ناچار از روی قصد از آنها استفاده کرده‌اند. اما مقدمه دکتر برکت از گونه دیگر است. لحن این مقدمه نشان از درگیری وجودشناختی نویسنده‌اش می‌دهد. بنابراین سؤالی که پیش می‌آید این است: مخاطب این مقدمه چه کسانی هستند؟ این سؤال را به شکل‌های مختلف می‌توان پاسخ داد. اما در این مقدمه ستیزی نیز پنهان است. از آنجا که دکتر برکت دانشیار دانشگاه هستند و ترجمه تدریس می‌کنند می‌تواند مخاطب اصلی ایشان دانشجویان باشند و یا همکاران مترجمی که به شکل موازی کارهایی شبیه به کارهای ایشان ترجمه می‌کنند. اما این مقدمه به روان‌شناسی فهم، متن ساده، متن پیچیده و سهم مترجم در این پیچیدگی یا سادگی اشاره دارد.

این مقدمه دارای چهار پاراگراف دقیق است. پاراگراف اول اختصاص به خلاقیت و ارزش کار مترجم دارد. پاراگراف دوم نقدی است بر مشکلات ترجمه از سوی مخاطبان و مترجمان در ایران. در پاراگراف سوم علاوه بر این که مترجم از روش و سبک خود در ترجمه گفته است به نکات مهمی چون ظرفیت بالقوه و بالفعل زبان فارسی و روحیه جستجوگری، وسعت نظر و فرارفتن از راهکارهای تجویزی و کلیشه‌ای اشاره کرده‌اند. و در پاراگراف آخر هم به ویرایش و توانایی و استقلال و خلاقیت مترجم اشاره شده است. گزاره‌های کلیدی و استعاری این

مقدمه این است: الف) ترجمه گفت‌وگوی دو فرهنگ است (کلان فرهنگ و خرده فرهنگ) ب) ترجمه روایت مترجم از متن اصلی است. ج) ترجمه نوعی اندیشیدن است، د) ترجمه یک نهضت فکری است که رو به سوی آینده دارد.

### مقدمه مترجم بر ترجمه مارسل پروست و ادراک زمان

اگر اختیار با من بود در صفحه عنوان کتاب نام مترجم را هم اندازه نام مؤلف می‌آوردم، چرا که معتقدم در عرصه علوم انسانی اگر با متونی خلاق و تأمل‌کار مواجه باشیم، کار مترجم در بازآفرینی متن دست کم همان تلاش و خلاقیتی را می‌طلبد که نویسنده در کار کرده است؛ هرچند سبک و سیاق و وجهه و جهت این خلاقیت و تلاش در نویسنده و مترجم یکسان نباشد. این دیدگاه برای من یک اصل است؛ باور دارم مترجمی که جز این بیندیشد، کوششی نافرجام را آغاز کرده است.

دست کم چندین دهه است که با گسترش ترجمه متون علوم انسانی، ترجمه‌هایی را می‌خوانیم که از آنها اندکی می‌فهمیم، و این اندک هم به حدس و گمان و شاید و انگار؛ تلخ‌تر آنکه پس از چنین ترجمه‌هایی پرونده متون اصلی بازنشده بسته میشود. در اینجا بلافاصله لازم است راه را بر این پندار نادرست اما شایع ببندم که ترجمه خوب یعنی ترجمه‌ای، همیشه و به ناچار، آسان فهم. روشن است که هرمتن جدی از مخاطبان خود در زبان اصلی نیز همت و دقت طلب می‌کند. عجب آنکه ما این سختی را بر خوانندگان اصلی روا می‌دانیم، اما از خوانندگان ترجمه متن انتظار نداریم. نوعاً مرادمان از مصطلحاتی چون «ترجمه روان و خوش‌خوان» ترجمه راحت الحلقوم است، بی آنکه از خود سؤال کنیم مترجم سخن نویسنده را چنین «روان و خوش‌خوان» بازآفریده، یا روایت خود از متن را به زبانی شیوا بیان کرده است. این بحثی درازدامن است و من در اینجا تنها به اشاره‌ای ضرور بسنده می‌کنم و خواننده علاقه‌مند را به کتاب ارجاع می‌دهم که به همین قلم انتشار خواهد یافت.

شیوه من در ترجمه متن حاضر شیوه معنامحور است که سال‌هاست رویه‌ام در ترجمه بوده است. اقتضای این شیوه ترجمه‌ای بافتاری و خلاق است که می‌کوشد در عین توجه به معنای واژه‌ها، از مفهوم کلی متن غافل نماند و این گفت‌وگو را به مقتضای ظرفیت‌های زبان فارسی سامان دهد. مایل‌م بر عبارت «ظرفیت‌های زبان فارسی» تأکید کنم و از خوانندگان فرهیخته انتظار تأمل در تمایز میان رفتار بالفعل زبان فارسی و امکانات بالقوه آن را داشته باشم. تداوم ترجمه در عرصه علوم انسانی

بی‌شک پیشبرد یک نهضت فکری است و به‌ناچار رو به سوی آینده دارد. روحیه جست‌وجوگر، وسعت‌نظر، فرا رفتن از راهکارهای تجویزی و کلیشه‌ای، پذیرش همه ظرفیت‌های گذشته و حال زبان فارسی و به‌کارگیری آن‌ها در تعاملی‌سازمند و بیش از همه رفتار خلاق با زبان، از جمله لوازم این نهضت است. از چنین منظری است که مطالعه متن‌هایی چون کتاب حاضر می‌تواند راهی به دهی باشد.

من، به سهم خود، ترجمه‌هایم را با اعتقاد عمیق به چنین اصولی انجام داده‌ام؛ ترجمه حاضر نیز از این قاعده مستثنا نیست. متن فارسی را بارها خوانده و ویراسته‌ام و هیچ واژه، عبارت، جمله و حتی قاعده دستوری را بی‌دلیل انتخاب نکرده‌ام — چنین است که برای مثال به فعال‌کردن روند رایج کاربرد صفت به‌جای قید توجه داشته‌ام. شاید شماری از این‌گزینه‌ها اندکی نامعمول باشد، اما من برای این نامعمول بودن هم دلیل و فکر و فلسفه‌ای داشته‌ام. ترجمه کوششی است برای هم‌زبانی دو کلان‌فرهنگ و چندین و چند خرده‌فرهنگ. از این منظر تردیدی نیست که ارجمندترین ترجمه‌ها نیز نمی‌توانند چیزی بیش از کوششی آبرومدانه و فروتنانه برای تحقق یک گفت‌وگو باشند (صص ۱۱ - ۱۳).

اکنون با توجه به این تمهیدات می‌خواهم به سوال دوم پاسخ دهم. آیا مترجم

<p><b>ایران در عصر ترجمه بسر می‌برد، بنابراین ادعای سیادت مترجمان بر مؤلفان داخلی اتفاقی طبیعی است. اما تعریف مؤلف با تعریف مترجم هرگز یکی نیست.</b></p>	<p>مؤلف است؟ وقتی دو چیزی که عین هم نیستند ولی عین هم فرض می‌شوند حتماً سیاستی در کار است. به‌عنوان مثال اگر امروز اکثر گویش‌های غیرمعیار مثل کردی، گیلکی، لری خود را زبان می‌دانند حتماً اتفاقاتی تاریخی و گفتمانی سبب شکل‌گیری این همسان-سازی و</p>
--	---

این‌همانی شده است. اگر اصرار بر این است که مترجم خود را مؤلف بداند خود این اصرار بیان‌گر تأثیر «رخدادهای گفتمانی» است، زیرا یکی از نشانه‌های عصر ترجمه این است که صدای دیگری را برتر از صدای خود می‌دانیم. ایران در عصر ترجمه بسر می‌برد، بنابراین ادعای سیادت مترجمان بر مؤلفان داخلی اتفاقی طبیعی است. اما اگر اصرار بر یکی بودن مترجم و مؤلف نداشته باشیم، تعریف

مؤلف با تعریف مترجم هرگز یکی نیست. مؤلف خلاق و آفرینشگر، «دازاینی» است که رابطه وجودشناختی و معرفت‌شناختی با پرسش‌هایی دارد که با آنها درگیر است. اما مترجم انتقال‌دهنده اندیشه دیگری است. به هر شکلی مترجم را تعریف کنیم، امر انتقال، مرکزی‌ترین اصل آن خواهد بود. بی‌گمان ماهیت و چیستی و چگونگی این انتقال از مبدأ به مقصد پیچده است؛ چنان‌که نظریه‌های متنوعی چون نظریه هرمنوتیک، روان‌شناسی فهم، نظریه بازنمایی، نظریه دریافت و بسیاری از نظریه‌های دیگر را دامن می‌زند. هرائتقالی همراه با اثرگذاری است. بنابراین اثرگذاری ذهن و زیست‌جهان مترجم بر آنچه انتقال می‌دهد بدیهی و روشن است. به همین دلیل به طنز مترجمان را خیانتکاران می‌دانند و از «لذت خیانت» می‌گویند. مفهوم خیانت، ناقل بودن و درستی و نادرستی آنچه را که انتقال می‌یابد برجسته می‌کند. مترجم و مؤلف هر دو از بازنمایی و رتوریک و سبک استفاده میکنند؛ اما مترجم مجبور است چیزی را بازنمایی کند که دیگری خلق کرده است. هرچقدر مترجم از آنچه نویسنده اصلی خلق کرده است دور شود به سمت مؤلف بودن گام برداشته است. انحراف از متن تا جایی می‌تواند پیش رود که تبدیل به ترجمه-تألیف گردد. درست است که هر مترجمی سبک ویژه خود را دارد، اما مترجمان حرفه‌ای با سبک خود می‌خواهند سبک نویسنده اصلی را بازنمایی کنند. بنابراین با توجه به این اصل که هر مترجمی سبک ویژه خود را دارد و از نظام بازنمایی ویژه‌ای بهره می‌برد نمی‌توان به این نتیجه رسید که مترجم مؤلف است. قبل از این که مترجم به نظام بازنمایی ویژه خود فکر کند که چگونه باید زبان اثر مورد ترجمه خود را خلق کند، مؤلف هم به شکل‌های مختلف به بازنمایی اندیشه خود فکر کرده است. حتی برخی از فیلسوفان یا داستان‌نویسان و شاعران به این فکر کرده‌اند در چه زبانی می‌توانند اندیشه خود را عالی‌تر نشان دهند. به عنوان مثال هانا آرنه با آن که آلمانی‌زبان است اکثر آثار خود را به انگلیسی نوشته و بعدها به شکل دیگر آن را به آلمانی درآورده است. ترجمه شعر را نباید با ترجمه رمان یکی گرفت، همچنان‌که ترجمه رمان را نباید با ترجمه آثار علمی مقایسه کرد. شعر به نسبت رمان ترجمه‌ناپذیرتر است و رمان هم نسبت به آثار علمی کمتر



به ترجمه درمی آید. اگوتا کریستوف مجارستانی که رمان‌های معروفی به زبان فرانسه نوشته، در مصاحبه با اصغر نوری مترجم فارسی آثار خود، نکته مهمی را آشکار کرده است. ایشان در پاسخ به این که چرا جهان مجموعه داستان «فرقی نمی‌کند» این همه تلخ است می‌گوید:

«تم داستان‌های این مجموعه را قبلاً به صورت شعر به مجاری نوشته بودم. وقتی زبان فرانسه را یاد گرفتم، سعی کردم شعرهایم را به فرانسه ترجمه کنم ولی موفق نشدم؛ نتوانستم به فرانسه شعر بگویم. به همین دلیل شعر گفتن را کنار گذاشتم اما شعرهایم را به شکل داستان به زبان فرانسه نوشتم» (کریستوف، ۱۳۹۸: ۱۸۹).

با همه ناممکنی ترجمه رمان، نمی‌توان گفت **جنگ و صلح** تولستوی، ترجمه مهندس انصاری با ترجمه سروش حبیبی آنقدر تفاوت دارد که دو خواننده‌ای که دو ترجمه متفاوت را خوانده‌اند؛ دو چیز متفاوت را درک کرده‌اند. در این صورت فلسفه ترجمه کلاً زیر سوال است.

به شکلی دیگر هم می‌توان به این مسئله پاسخ داد که مترجم می‌تواند مؤلف باشد یا نه؟ در ایران حداقل پنج گروه مترجم وجود دارد: الف) مترجمانی که صرفاً ترجمه می‌کنند. ب) مترجمانی که هم در ترجمه و هم در تألیف خلاق‌اند. ج) مترجمانی که ترجمه و تألیف را به هم می‌آمیزند. د) کسانی که مترجمان خوبی هستند اما تألیفاتشان ضعیف است. ج) کسانی که مؤلفان خوبی هستند، اما مترجمانی ضعیف. این تقسیم‌بندی نشان می‌دهد در آنچه که مترجم می‌آفریند با آنچه که مؤلف می‌سازد تفاوت اساسی وجود دارد.

#### پانویس

فرهادپور، مراد. (۱۳۷۸) *عقل افسرده؛ تأملاتی در باب تفکر مدرن*. تهران: طرح نو.  
کریستوف، ژولیا. (۱۳۹۸). *مارسل پروست و ادراک زمان*. ترجمه بهزاد برکت. تهران: نشر دمان.  
کریستوف، اگوتا. (۱۳۹۸). *دفتر بزرگ*. ترجمه اصغر نوری. چ چهاردهم. تهران: مروارید.